

بازخوانی دوگانه علم و دین از دیدگاه علامه جعفری و الهیات‌شناسی

زهرا آبیاری*

چکیده

دوگانه علم و دین، از مباحث مطرح بین‌رشته‌ای است که حاکی از تنش طولانی میان طرفداران آن‌ها در طول تاریخ بشر است. در چند دهه اخیر نیز با رشد چشمگیر علم و نیاز بشر به بازیابی مجدد دین همچون سایبان مقدس، تبیین نسبت میان علم و دین بیش از پیش احساس شده است. هدف این پژوهش، بازخوانی این نسبت در تفکر علامه جعفری و الهیات‌شناسی با روش اسنادی است. الهیات‌عصب، به‌عنوان شاخه‌ای از علم، بیانگر ایده جدیدی برای حل ناسازگاری و تنش میان علم و دین است. مطابق ادعای الهیات‌عصب، می‌توان با تبیین رابطه علم و دین، به اثبات همبستگی میان تجارب و پدیده‌های دینی افراد، به کشف زمینه‌های همسان و مشترک در زندگی معنوی آن‌ها دست یافت. جعفری در پرتو حیات معقول، ضمن توجه به اهمیت و جایگاه دانش در تفکر اسلامی، به تبیین نسبت این دو پرداخته است. نتایج این پژوهش حاکی از این است که الهیات‌عصب همچون اندیشه علامه جعفری، ضمن نفی تضاد میان علم و دین، بر وحدت و یکپارچگی این دو معتقد است. افزون‌براین، با وجود اشکالات مبنایی و روش‌شناسی در الهیات‌عصب، همچون خلط روش میان علوم طبیعی و علوم انسانی، ابتنا بر الهیات طبیعت و نارسا بودن تعریف دقیق علم و دین، می‌توان بر زمینه‌های تقریب این دو اندیشه تمرکز داشت؛ بدین معنا که الهیات‌عصب هم‌سو با اندیشه جعفری، می‌تواند با پرهیز از فروکاستن دین و پدیده‌های دینی در ترازوی علم تجربی، توجه به محدودیت‌های علم، از تعمیم ناروای یافته‌های علم تجربی جلوگیری کرده، تنها به‌عنوان روش جدیدی در تبیین ارتباط‌های چهارگانه، بشر را به درک تازه‌ای از مباحث دینی و معنوی برساند.

کلیدواژه‌ها

علم، دین، علامه جعفری، الهیات‌عصب.

abyar.z114@gmail.com

*. دکتری تخصصی دین‌پژوهی و مدرس دانشگاه علوم پزشکی اصفهان

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۲۳، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۱/۱۴

طرح مسئله

دو گانه علم و دین و نسبت میان آن دو، یکی از مباحث مهم و قابل توجه در چند دهه اخیر است که ضمن برخورداری از پیشینه طولانی در کلام مسیحی (پترسون و همکاران، ۱۳۷۹، ص ۳۵۹) و تا حدودی اندیشه اسلامی (خسروپناه، ۱۳۸۸، ص ۳۷۶)، به عنوان مبحثی بین رشته‌ای، جایگاه تازه‌ای در پژوهش‌های تجربی و الهیاتی یافته است. اگرچه پرداختن به رابطه علم و دین و پیامدهای الهیاتی آن، تا چند دهه اخیر چندان منسجم نبود، اما با گسترش علم در قرن حاضر و رشد چشمگیر نقش آن در حل برخی معضلات بشری، رفته رفته مباحث منسجم تری درباره رابطه علم جدید با دین، حوزه‌های الهیاتی، فلسفه، اخلاق و ارزش‌های انسانی احساس شد. این امر به شکل گیری رشته‌ای تخصصی به نام علم و دین انجامید و به مرور شاخه‌های دیگری را نیز دربر گرفت (دادجو، ۱۳۹۴، ص ۳۸).

پیشینه طرح رابطه علم و دین، در جهان غرب و میان متکلمان مسیحی از حساسیت بیشتری برخوردار بوده است؛ به گونه‌ای که در طی قرون اخیر زحمات بسیاری بر آنان تحمیل کرده و در این راه هزینه‌های بسیار صرف کرده‌اند؛ از کشمکش‌های کلیسا و دانشمندانی مانند گالیله به بهانه مخالفت علمی با کتاب مقدس (باربور، ۱۳۹۲، ص ۶۱) گرفته تا عصر رنسانس و شکاکیت قرن هجدهم، تکامل گرایی داروینی و تا رشد اومانیزم در علم، همه نمونه‌هایی تاریخی از رویارویی میان علم و دین است.

آنچه امروز توجه بدان اهمیت دارد این است که در دنیای امروز چه نیازی به طرح این مباحث است؟ چه نقشی در حل مشکلات بشر دارد؟ چگونه می‌توان به درک تازه‌ای از نسبت میان علم و دین دست یافت؟ برای پاسخ به این گونه پرسش‌ها باید توجه داشت که وجود بحران‌های فراروی انسان معاصر و خلأهای ناشی از حذف دین به عنوان سایبان مقدس در دوران جدید، تکاپوهایی برای بازگشت دوباره معنویت به زندگی و حل بحران بی‌معنایی را در پی داشت. در این راستا، دانشمندان جدید با نگاهی الهیاتی با چالش میان نسبت علم و دین، روبه‌رو بوده‌اند؛ بدین صورت که با وجود گره‌گشایی علم از یک سو و ناتوانی آن در حل برخی

معضلات از سوی دیگر، همچنین نیاز بی‌بدیل به دین به‌عنوان سایبان مقدس، چه نسبتی میان علم با دین به‌عنوان جبران‌کننده خلأهای بشری می‌توان برقرار کرد تا نفی یکی، اثبات دیگری را در پی نداشته باشد؟ آیا روشی برای برون‌رفت از این چالش تاریخی وجود دارد؟ نظر به اهمیت و ضرورت این مسئله در دوران معاصر، رابطه میان علم و دین از زوایایی تازه، بازخوانی شده است. الهیات عصب‌شناختی از جمله رشته‌های علمی است که دانشمندان تلاش دارند با روش پدیدارشناسی و کشف جوهر تضاد میان علم و دین، نگاهی جهانی و گسترده به این مسئله داشته باشند. الهیات اعصاب شاخه‌ای علمی است که می‌کوشد میان عصب‌شناسی با دین و الهیات پیوند برقرار کند؛ بدین صورت که با مطالعه موردی و بررسی هم‌بسته‌های فیزیولوژی مغز در تجارب دینی که از طریق اسکن مغزی انسان‌های دیندار انجام گرفته، این ارتباط را نشان دهد. در این راستا، طرفداران این نوع نگاه، ادعای وجود نوعی روش‌شناسی در علم اعصاب را دارند که به صورت عام و کلی قابلیت تعمیم جهانی دارد؛ زیرا مغز در همه یکسان است و با شیوه‌های واحد عمل می‌کند. طرفداران این علم مدعی‌اند اگرچه نمی‌توان با این الهیات، همه مسائل ادیان را حل کرد، اما با ارائه روش‌شناسی علم، می‌توان ایده خدا و باورهای خاصی را که از خدا و مفاهیم دینی وجود دارد، درک کرد و یا اطلاعات مهمی از آن ارائه داد. بنابراین، الهیات عصب با تبیین رابطه میان مغز و الهیات، در چند سال اخیر در جوامع علمی توجه پژوهشگران را به خود جلب کرده است.

سابقه پرداختن به علم اعصاب در جامعه علمی ما به چند سال اخیر می‌رسد که پژوهش‌های محدودی در زمینه معرفی و تبیین الهیات عصب‌شناسی انجام شده است، از جمله: مقاله «الهیات عصب و تجربه دینی، چالش‌ها» محمدصادق احمدی و علی شهبازی (۱۳۹۳)؛ «نقد و بررسی مطالعات عصب‌شناختی تجربه دینی؛ مسائل و محدودیت‌ها» کریم کریمی (۱۳۹۳)؛ «بررسی و نقد نظریه نیوبرگ درباره همبستگی بین اعمال مذهبی و مغز براساس الگوی الهیات اعصاب» علی سنایی، اسحاق رحیمیان بوگر و هادی هاشمی (۱۳۹۵) و «تحلیل فلسفی دیدگاه نیوبرگ در الهیات اعصاب» علی سنایی (۱۳۹۵). افزون‌براین، در قالب چند پایان‌نامه نیز این علم در

محدوده خدا و تجربه دین بررسی شده است؛ اما چنان که اشاره شد، چالش میان علم و دین تنها دغدغه اندیشمندان و متکلمان مسیحی نبوده، بلکه در تفکر اسلامی نیز متأثر از غرب، بازتفسیر شده است. هرچند بحث از علم و دین در تفکر اسلامی به این شیوه مطرح نبوده و بیشتر تحت وفاق میان آورده‌های عقلی و دینی جلوه کرده است، اما نظر به اهمیت آن در دوران معاصر، اندیشمندان مسلمان، به ویژه علامه جعفری، در پرتو حیات معقول، این امر را مورد توجه قرار داده و بازتفسیر کردند.

۱. پیوند میان الهیات و علم عصب‌شناسی

علوم اعصاب‌شناختی^۱، نظام علمی جوانی است که به سرعت در حال رشد است و در پی تبیین رابطه میان جسم و ذهن است. سابقه این مباحث به فیلسوفان یونان باستان برمی‌گردد. اگرچه شماری از فیلسوفان اولیه به اشتباه مغز را عضوی در نظر می‌گرفتند که صرفاً مسئول سرد نگه داشتن بدن است، نه محل افکار، خاطرات، هیجان‌ها و انگیزش (یاسکلائین، ۱۳۹۶، ص ۱۶)، اما امروزه این اعمال شناختی^۲ با کمک فناوری تصویرنگاری عصبی، به شکل روزافزونی این امکان را فراهم آورده است تا پایه‌های عصبی عملکردهای شناختی انسان را روشن کند.

نخستین تلاش‌ها برای ترسیم رابطه مغز و ذهن تقریباً صدها سال پیش انجام شده است. گاهی اوقات حتی تلاش‌های اولیه ارسطو برای ارتباط دادن ذهن و دل (Aristotle, 1986, p408) به صورت گام‌های آغازین برای تعیین محل کارکردهای ذهن ذکر شده است. هرچند به باور افلاطون، مغز بایستی محل فرایندهای ذهنی به شمار آید (یاسکلائین، ۱۳۹۶، ص ۱۵)، در قرن هفدهم، رنه دکارت صورت‌بندی نظریه‌ای را مطرح کرد مبنی بر اینکه اعصاب حاوی مایع حیوانی است و حرکت این مایع، باعث انتقال اطلاعات حسی و حرکتی است

1. Cognitive Neuroscience

2. Cognitive

(Descartes, 1991, p48-49). هر چند دریافت اینکه نورون‌ها برای شناخت مهم‌اند، حاصل پژوهش‌های کاملیو گلزی^۱، دانشمند ایتالیایی بود که فرضیه نورون را شکل داد و روش قابلیت رؤیت نورون‌ها در نمونه بافت را فراهم ساخت. در ۱۹۰۹ گلزی و کاخال ضمن تحقیق بیشتر بر همین فرضیه، جایزه نوبل را دریافت کردند. در فرضیه نورونی که هنوز معتبر است، فرض می‌شود که یک نورون منفرد واحد ساختمانی اولیه شناخت است. با وجود این پیشرفت‌ها تا قرن نوزدهم، پژوهش‌هایی که اختصاصاً به دنبال رابطه مغز و ذهن باشد، انجام نگرفت. فعالیت‌های فرانتز ژوزف گال^۲ و جان گاسپا اسپورزیم^۳ در قرن ۱۸ و ۱۹ با شروع کار مکتب جمجمه‌شناسی برای مشخص کردن نواحی مغزی معین و عملکردهای ذهنی انجام شد. در این علم، این فرض مطرح شد که برآمدگی کوچک در سر انعکاسی از نواحی رشدیافته‌تر مغز است و یافتن ارتباط میان برآمدگی‌ها و ویژگی‌های شخصیتی امکان‌پذیر خواهد بود؛ بنابراین جنبه آشکاری از کارکردهای مغز با تعیین محل آن، مشخص شده است. فرضیه گال، خیلی زود توسط پیر فلورانس^۴ به چالش کشیده شد؛ بدین صورت که با آزمایش‌های تجربی خود، نتوانست ارتباط برجسته‌ای میان قسمت‌های مختلف قشر مغز و کارکردهای ذهنی بیابد. این فعالیت‌ها یک قرن بعد توسط کارل لشلی، ادامه یافت و موضعی مخالف با کسانی گرفت که در پی تعیین محل کارکردهای مغز بودند (یاسکلائین، ۱۳۹۶، ص ۱۶).

با وجود چنین مطالعاتی، امروزه علم اعصاب‌شناختی توانسته جایگاهی خاص در میان سایر علوم بیابد. پیوند میان علم زیستی عصب‌شناختی و مباحث الهیاتی در میان روان‌شناسان دین، با مطالعات گرانویل استنلی هال^۵، عرصه تازه‌ای را باز کرد. هال نخستین کسی بود که تأثیر

1. Camillo Ggi
2. Franz Joseph Gall
3. Jan Gaspa Spurzheim
4. Peir Flourens
5. Granvil Stanly Hall

فرایندهای جسمانی را در تجربه دینی به صورت علمی بررسی کرد. هرچند مطالعات هال، توسط کسانی همچون مایکل پرسینگر^۱، عصب‌روانشناس کانادایی، با بررسی بیماران صرعی ادامه یافت تا بتواند جایگاهی برای برخی مفاهیم دینی چون خداوند بیابد (وولف، ۱۳۹۳، ص ۹۷)، اما تعمیم‌های گسترده نتایج تجربی دانشمندان و روان‌زیست‌شناسان، نسبت به دین و الهیات، نقد و ابرام‌هایی را دربرداشته است.

در این میان، برخی پژوهشگران علم عصب‌شناسی، به نفی ارتباط و همبستگی فیزیولوژیکی مباحث دینی و ایمانی پرداختند. به عبارتی، از جمله مخالفان این نظر بودند که بتوان از طریق مطالعات زیست‌شناختی رابطه معناداری میان ایمان دینی و علم اعصاب برقرار کرد. این افراد با کنار گذاشتن نمودهای گوناگون ایمان مذهبی، در تلاش‌اند علت آن‌ها را در یک سلسله فرایندهای معمول دستگاه عصبی جستجو کنند، نتیجه می‌گیرند که موقعیت ظاهری مطالعات زیستی نشان می‌دهد که ایمان مذهبی بی‌پایه است؛ به گونه‌ای که برخی از این روان‌شناسان عصب (جیمز لوبا) بر آنند که هرگونه ایمان مذهبی که از شکل‌های خاص تجربه درونی منبث گردد (وقتی بتوانیم عمل روان فیزیولوژیک چنین تجربه‌ای را مشخص کنیم)، مورد تردید قرار می‌گیرد. به گفته او، بررسی تطبیقی حالات جذبه که داروهای مخدر و دیگر ابزارهای جسمی ایجاد می‌کند، به این نتیجه می‌انجامد که این حالات، نمایانگر خدا نیستند، بلکه نشان‌دهنده کردار قانون‌مند اندامگان‌های روان فیزیولوژیک ما هستند (همان، ص ۱۸۰). در برابر این رویکرد، برخی عصب‌شناسان بر این باورند که دستگاه‌های دیداری و شنیداری چنان ساخته شده‌اند که جهان فیزیکی را وانمایند؛ هرچند خود تحت تأثیر تفاوت‌های گسترده فردی و تحریک‌های ساختگی قرار دارند. از این سخنان می‌توان استدلال کرد که دستگاه عصبی به‌طور متغیر با قلمرو معنوی وجود هماهنگ است. این افراد، قرائن عصب فیزیولوژیک را مراقبه و حالات وابسته به آن را دلیل بر آن می‌گیرند که این پدیده‌ها به معنای واقعی اصیل‌اند (وولف، ۱۳۹۳، ص ۱۸۰).

1. Michael Persinger

به کارگیری قلمرو علم اعصاب در مباحث الهیاتی، سبب ایجاد شاخه‌ای به نام الهیات عصب‌شناختی شد. منظور از الهیات^۱ در این شاخه جدید علم، امری جدای از معنویت است و عبارت است از تحلیلی که از باورها و ارکان یک نظام دینی ارائه می‌شود (Newberg, 2010, p37). هر چند از نظر برخی از الهی دانان عصب‌شناختی، تعریف دین و معنویت قابل ارجاع یکی به دیگری است؛ بدین معنا که از یک سو دین روشی است که ارتباط‌دهنده انسان‌ها با خداوند است و از سوی دیگر، معنویت جزئی از حقیقت انسان است که انسان را در رسیدن به امر قدسی یاری می‌کند (Ibid, p30). علت ارائه چنین تعریفی از دین و معنویت، بدین جهت اهمیت دارد که ارائه هر تعریفی از دین و معنویت در بردارنده افکار، احساسات و تجربیاتی است که رکن اصلی الهیات عصب‌شناختی را تشکیل می‌دهد (Ibid, p35). بنابراین با ارائه چنین تعریفی، می‌توان گفت الهیات عصب، شاخه‌ای از علم است که میان دین، الهیات و علم عصب‌شناسی ارتباط برقرار می‌کند. این علم در سال‌های اخیر به عنوان یک شاخه مطالعات بین‌رشته‌ای، مورد توجه اندیشمندان در جوامع مختلف اعم از دینی و غیردینی قرار گرفته است. اندیشه‌های عصب‌شناسان الهیاتی مبتنی بر این است که از طریق راه‌های عصبی موجود در مغز انسان، تجربه‌های مذهبی روحی در انسان ایجاد می‌شود؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت در صورت وجود خداوند، راه‌های عصبی پیچیده و ساختمان فیزیولوژیک مغز انسان تنها جایگاهی است که می‌توان خداوند را در آن مجسم کرد (نیوبرگ، ۱۳۹۳، ص ۷۶). به سخن دیگر، با استفاده از این روش علمی، در پی آنند تا به صورت گسترده‌تر، روش‌های جدیدی در درک و اشاره به ارتباط میان فعالیت‌های مغزی و بسیاری از مسائل معنوی و مذهبی روزانه ارائه کنند (داکوئیلی و نیوبرگ، ۱۳۹۳، ص ۲۰۷). همچنین مطابق نظریه الهیات عصب، به علت وجود فیزیولوژی یکسان در انسان‌ها، از جمله مغز، عملکرد یکسانی نیز در میان آن‌ها وجود دارد. در نظریه همبستگی میان تجارب معنوی و فیزیولوژی مغز انسان‌ها، می‌توان جنبه‌های عام

مذهب را در همه شاهد بود. طرفداران این امر بر آنند که می‌توان ایده‌های خداشناسی و باورهای دینی را در دنیای امروز به‌نحوی دیگر مطرح کرد و در برقراری تعاون و ارتباط میان ادیان که بر گوهر واحدی چون تجربه دینی استوار است، تأثیر چشمگیری برقرار کرد (نیوبرگ، ۱۳۹۳، ص ۲۰۸). با توسعه و گسترش علم عصب‌شناختی، طرفداران الهیات عصب امید دارند که به کمک این مطالعات، بتوانند پرسش‌های قدیمی را از روش‌های جدید علمی به‌دست آورند. جنبه‌های معنوی دین، مباحث مذهب، وجود ماهیت خداوند، از جمله این مباحث است که امکان رسیدن به درک جدیدی از طریق این علم وجود دارد (Newberg, 2010, p45).

۲. اصول اساسی الهیات عصب‌شناسی در پیوند علم و دین

چنان‌که اشاره شد، بحث از رابطه میان علم و دین از نظر الهی‌دانان علم عصب، یکی از عرصه‌هایی است که مورد توجه این افراد است؛ زیرا نگاه دین به علم، مستلزم این است که الهیات عصب ما را به درکی تازه از مباحث دینی می‌رساند. رابطه میان این دو در طول تاریخ به شیوه‌های مختلفی وجود داشته است؛ علم، طبیعت را مورد بررسی قرار می‌داد و دین نیز عالم طبیعت را. دین با رویکرد مثبت به علم عصب‌شناسی، نشان می‌دهد که دین هرگز علم را نفی نکرده است؛ بدین معنا که علم در محدوده اثبات و ابطال گزاره‌های دینی (مانند وجود خداوند) مداخله نمی‌کند؛ اگرچه ممکن است در سابقه تاریخی، میان کلیسای کاتولیک و دانشمندانی همچون گالیله در مباحث مرکزیت زمین و یافته‌های جدید علمی، رویارویی رخ داده باشد (باربور، ۱۳۹۲، ص ۱۷) و همچنین ممکن است در اسلام نیز در برخی موارد نگرش‌های منفی و توأم با انکاری درباره علم جدید وجود داشته باشد؛ اما با توجه به نگاه مثبت اسلام نسبت به علم و اینکه علم و دانش ابزاری برای رسیدن انسان به کمال و سعادت است، تقابل‌های این‌چنینی که در غرب وجود دارد، کمتر دیده می‌شود.

الهیات عصب مدعی است که برخلاف اندیشه افراد مذهبی که صرفاً پدیده‌های مذهبی را

معنادار می‌دانند و یا برخلاف زیست‌شناسانی که به‌دنبال یافتن منشأ بیولوژیکی در پدیده‌های معنوی و تجارب دینی هستند (Newberg, 2010, p147)، با پیشرفت علم زیست‌شناسی، این علم می‌تواند در تغییر تجارب دینی یاری‌رسان باشد؛ بدین معنا که پدیده‌های دینی و تغییرات بیولوژیکی برای فهم درست از دین و تجارب دینی ضروری است؛ به گونه‌ای که غفلت از این امر، فهم ناقص و ناکارآمد از واقع را به‌دنبال دارد (Ibid). کسانی که به طرفداری از پیوند میان علم عصب‌شناختی و الهیات، نگاه مثبتی دارند، با برشمردن اصولی بنیادی برای این علم، در پی بازخوانی تازه‌ای از رابطه میان علم و دین برآمدند. اصول الهیات عصب، پنجاه و چهار اصل است که برای اولین بار توسط نیوبرگ تدوین شده است. این اصول در قلمرو روش شناختی این علم، اصول نظری و فکری، مسائل عصب‌شناسی کلامی و فلسفی را دربرمی‌گیرد. آنچه در این پژوهش بدان پرداخته شده است، چهار اصل اساسی است که هماهنگ و متأثر از باربور بدان توجه شده است.

۲-۱. دو قطبی تضاد عصب‌شناسی در رابطه علم و دین

از گذشته‌های دور، این رابطه میان علم و دین وجود داشته است؛ بدین معنا که «لفظ‌مداری کتاب مقدس» در طیف مواضع الهیاتی و «ماده‌گرایی» در طیف مقابل، نظریه تقابل میان علم معاصر و باورهای دینی کلاسیک را نشان می‌دهد. هر دو، معرفت را با بنیانی یقینی جست‌وجو می‌کنند. با توجه به اینکه علم و الهیات مدعی‌اند که درباره امر واحدی همچون طبیعت و تاریخ، گزاره‌های حقیقی رقیبی دارند؛ از این رو میان علم و دین، باید یکی را برگزید (باربور، ۱۳۹۲، ص ۱۹۲). از نظر باربور، هر دو طیف، به‌اندازه کافی به تفاوت‌های میان علم و الهیات توجه نکرده‌اند. به همین مناسبت، در الهیات عصب تلاش بر این است تا گوهر اصلی این تضاد به‌دست آید. دست یافتن به واقعیت مغز یا ذهن انسان، راه‌حل این ناسازگاری است؛ بدین معنا که الهیات عصب می‌کوشد این امر را تبیین کند که چگونه ذهن انسان تضاد میان علم و دین را می‌پذیرد. آیا راهی برای ترجیح یکی بر دیگری وجود دارد؟ انجام تحقیقات در این زمینه

می‌تواند کمک کند تا ضمن درک بهتر این تضاد، نگاه تازه‌ای به آن وجود داشته باشد (newberg, 2010, p52). این گونه نگاه کردن به بحث ناسازگاری علم و دین، نشان‌دهنده این است که از دید این افراد، تعارضی وجود ندارد. چنان‌که اشاره شد، الهی‌دانان عصب، از ایان باربور اثر پذیرفته بودند. بنابراین، اگرچه باربور به سابقه ناسازگاری علم و دین اشاره دارد، ولی بر این باور است که «تعارض علم و دین این گونه نبود که علم و دین به صورت دو ارتش در میدان نبرد در برابر یکدیگر صف‌آرایی کرده باشند؛ بسیاری بحث‌ها بین دو گروه، بلکه در میان خود دانشمندان الهیات رخ داده» است (باربور، ۱۳۹۲، ص ۸۶).

۲-۲. استقلال علم و دین

کسانی که وجود ناسازگاری میان علم و دین را باور نداشتند یا بدان راضی نمی‌شدند، برای پرهیز از تنش، به هر یک از علم و دین، نگاه استقلالی داشتند؛ بدین معنا که هر یک از آن‌ها از حوزه‌ای متمایز برخوردارند و روش‌های مخصوص به خود دارند که می‌توانند بر اساس اصطلاحات خاص خود توجیه شوند. طرفداران این نگاه به تعبیر باربور، بر آنند که «دو حوزه قدرت وجود دارد و هر طرف باید قلمروی دیگری را محترم بشمارد. هر یک باید متوجه مشغله خاص خود باشد و در موضوعات مربوط به دیگری دخالت نکنند» (باربور، ۱۳۹۲، ص ۲۰۴). با این بیان، باید گفت یکی دیگر از اصول الهیات عصب این است که میان علم و دین، می‌توان با تفاوت قلمرو، اثبات کرد که رابطه‌ای وجود ندارد؛ هرچند می‌توان احتمال داد که رابطه بسیار عمیق و یکپارچه نیز برقرار است. از این رو تمام تلاش الهیات عصب این است که «تفاوت قلمرو» میان علم و دین را بر همگان روشن سازد (Newberg, 2010, p52). اگرچه اثبات استقلال میان علم و دین، هدف اصلی الهیات عصب نیست، بلکه ادعای اصلی این است که علم با آشکار کردن برخی راه‌ها در مسیر دین، به گسترش اعتقادات کمک می‌کند و همچنین بررسی مسائل اعتقادی در امور علمی، کمک‌کننده است (نیوبرگ، ۱۳۹۳، ص ۳۱۲).

۲-۳. تعامل و گفت‌وگوی علم و دین

گفتگو عنوانی است برای مجموعه‌ای از دیدگاه‌ها که از رویکرد استقلال فراتر می‌روند؛ اما ارتباط‌هایی را میان علم و دین تصویر می‌کنند. در این رویکرد، بحث با ویژگی‌های عام در علم یا طبیعت آغاز می‌شود، نه با نظریه‌های خاص علمی (باربور، ۱۳۹۲، ص ۲۱۸). با توجه به فضای دنیای جدید و درگیری‌های ادیان، الهی‌دانان عصب‌شناختی امید دارند برای از میان برداشتن ناسازگاری‌ها، نوعی گفت‌وگوی میان علم و دین را بپذیرند. از نظر این افراد، برخی آیین‌ها، روش‌های مراقبه‌ای دارند که با تقویت مدارهایی از مغز، نقش مهمی در همدلی، هشیاری اجتماعی و آگاهی دارند. فعال شدن این مدارها باعث همدلی و هشیاری بیشتر است؛ بدین معنا عبادت و مراقبه به اینان کمک می‌کند تا نسبت به دیگران حساس‌تر و مهربان‌تر باشند (نیوبرگ، ۱۳۹۳، ص ۳۲). حال اینکه چگونه می‌توان با افزایش توان معنوی افراد، گفت‌وگوی میان علم و دین را رقم زد، چیزی است که الهی‌دانان عصب‌شناسی با ابداع مراقبه‌ای خاص در درمان اختلاف رابطه‌ای از آن کمک می‌گیرند (همان، ص ۳۲).

۲-۴. کنش مبتنی بر وحدت علم و دین

یکی دیگر از رابطه‌هایی که میان علم و دین قابل‌تصور است و تا اندازه‌ای می‌توان گفت طرفدارانی بسیار دارد، یکپارچگی و یا وحدت میان علم و دین است. در این رویکرد، «میان محتوای الهیات و علم، نوعی یکپارچگی (وحدت) ممکن است. در اینجا میان آموزه‌های الهیات و نظریه‌های خاص علمی، در مقایسه با سایر روش‌های گفت‌وگو، ارتباط مستقیم‌تری وجود دارد» (باربور، ۱۳۹۲، ص ۲۲۷). در الهیات عصب، نیز با حمایت از این شیوه ارتباط میان علم و دین، بر این باور است که با توجه به اینکه الهیات اعصاب، مطالعه علمی عصب‌شناسانه دین یا الهیات نیست، بلکه در واقع تلفیقی است از دو علم عصب‌شناسی و خداشناسی که مانند جاده‌ای دوطرفه در آن تبادل اطلاعات از هر دو سو امکان دارد، این تبادل اطلاعات به ظهور یک اصل کفایتی در الهیات اعصاب - یعنی کنش متقابل میان علم و دین - می‌انجامد که این

امر، یکپارچگی علم و دین را سبب می‌شود (Newberg, 2010, p54).

با تأمل در ماهیت علم و دین و رابطه میان آن‌ها، درمی‌یابیم که نه تنها ناسازگاری در کار نیست، بلکه دین بیانگر حقیقت الهی و علم بیانگر واقعیت انسانی است که در شناخت جهان هستی با یکدیگر تعامل دارند؛ به نحوی که در قالب‌هایی همچون گفت و گو، تعامل، وحدت، همبستگی و مکمل بودن قابل تغییر است. از نظر الهیات عصب، در ارتباط میان علم و دین، هسته اصلی الهیات اعصاب است که می‌کوشد با گسترش گفت و گوی میان علم و دین، فهم بهتری از منازعه میان علم و دین به دست آید (Ibid, p52). با توجه به اینکه مغز انسان در الهیات اعصاب از اهمیت زیادی برخوردار است و به نوعی عام شمرده می‌شود، قابلیت این را دارد که به عنوان یک روش جایگاهی به دست آورد؛ یعنی الهیات اعصاب، با این امر، ادعای ارائه روشی جهانی و فراگیر برای دستیابی به شناخت را دارد؛ روشی که مورد پذیرش علم و دین باشد؛ یعنی این روش باید آن قدر عام باشد که در همه ادیان قابلیت پذیرش را داشته باشد. کشف تجارب عام سنت‌های دینی و بررسی درست این تجارب، سبب شکل‌گیری یک الگوی عام کلامی می‌شود که ضمن دربرداشتن عناصر ضروری سنت دینی، در ترکیب علم نیز به کار می‌رود (Ibid, p71).

بنابر آنچه بیان شد، این الهی‌دانان می‌کوشند مطابق اصول چهارگانه ایان باربور، نسبت میان علم و دین را بررسی کنند. همان گونه که باربور، معتقد به وحدت یکپارچگی میان علم و دین است، الهیات اعصاب نیز این امر را می‌پذیرد. نظریه باربور در شکل‌گیری الهیات اعصاب تأثیر زیادی دارد؛ یعنی می‌توان گفت الهیات اعصاب، همان الهیات طبیعت باربور است که تلاش شده رابطه علم و دین را از زاویه علم عصب‌شناسی مغز انسان که بخشی از طبیعت و علوم است، تبیین کند که در ادامه بررسی بدان اشاره خواهد شد.

۳. حیات معقول خاستگاه نسبت علم و دین از دیدگاه علامه جعفری

بررسی رابطه میان علم و دین از نگاه علامه جعفری، در بستر حیات معقول امکان‌پذیر است؛

بدین معنا که حیات معقول، به عنوان رکن اصلی و بستر وجودی ارکان اساسی دین، علم و فلسفه است و اعتقاد بدان، بر تمام مباحث مدنظر ایشان سایه می‌افکند. حیات معقول نوعی از زندگی است که در آن، همه استعداد‌های وجود آدمی تا آنجا که مقدور است، در برطرف ساختن نیازهای مادی و معنوی او به فعلیت می‌رسد. این همان زندگی است که در کلام خداوند با عباراتی همچون «حیات طیبه»، «حیات مستند به بینه»، «حیات حقیقی در آیه "یا ایها الذین آمنوا استجبوا لله وللسؤل إذا دعاکم لما یحییکم"» نام گذاری شده است (جعفری، ۱۳۸۷، ص ۵۷). به سخن دیگر، زندگی مستند به دلیل روشن (بینه)، همان حیات معقول است که تکیه‌گاه عقلانی دارد و هیچ پرسشی از پرسش‌های مربوط به هدف‌های نسبی و هدف مطلق زندگی را بی‌پاسخ نمی‌گذارد (همو، ۱۳۸۴، ص ۳۷).

علامه چنین حیاتی را مقصد حرکت کاروان «دانشمندان اسلامی، فلاسفه و حکما» می‌داند. در این حیات، علم و دین نقش برجسته‌ای دارد. از نظر علامه، علم می‌تواند بُعدی از ابعاد وجود انسانی را روشن سازد و به انسان قدرتی بدهد که از واقعیت بهره‌برداری کند. این نوع بهره‌برداری نیز فقط در حیات معقول امکان‌پذیر خواهد بود. می‌دانیم که آگاهی یافتن از واقعیات، یک مسئله است و تنظیم روابط انسان با آن‌ها، مسئله دیگری است. چنان‌که دانستن مسائل بسیاری درباره حق (عدالت)، غیر از عمل مطابق با حق و رفتار عادلانه با دیگران است و تنها با برخورداری از «حیات معقول» است که انسان به تنظیم صریح روابط خود با دیگران می‌پردازد. علم در حیات معقول، هرگز عامل تورم خود طبیعی نخواهد شد. در حیات معقول، علم به منظور فضل‌فروشی و کسب امتیازات اعتباری و سلطه بر دیگران به کار نخواهد افتاد؛ اما در «حیات طبیعی»، علم موجب تخدیر انسان و غلبه قدرت برحق خواهد شد (همان، ص ۳۴-۳۸).

۴. تبیین رابطه علم و دین

نظر به اینکه تبیین نسبت میان علم و دین از نظر علامه جعفری، وابستگی دقیقی به تعریف علم، دین و میزان توانایی دانش بشری دارد، پیش از پرداختن به این نسبت، لازم است تا نظر ایشان

درباره این امور روشن بیان شود.

دین از نظر علامه، عبارت است از نیاز به باور داشتن مبدأ و خاستگاه نخستینی که جهان آن را هنگامی پی افکند که هستی در کار نبود و بر این پایه، پذیرفتن تکلیف و وظیفه و ایمان به بازگشت و رستاخیز، گریزناپذیر بوده و انسان سرانجام سفری را باز خواهد دید که فرمانروایی برای آن جز ذات پروردگار نیست. این رویکرد، برداشت بسیاری از اندیشمندان دین مدار است که ما بر آن رفته ایم. این برداشت سه حقیقت را دربرمی گیرد: خدا، تکلیف و رستاخیز (جعفری، ۱۳۸۷، ص ۱۸۰).

علامه جعفری تعاریف مختلفی که از سوی اندیشمندان درباره دین مطرح شده را نمی پذیرد و بر آن است که تعریف دین به معنای عام که سه عنصر اعتقاد به ماورای طبیعت، هدف داری خلقت و اخلاقی بودن جهان هستی، مؤلفه های آن باشد، تعاریفی جامع و مانع نیست؛ برای نمونه، مراد در این تعریف از جهان هستی کدام عالم است یا تعریف این به «اعتقاد حضور امر مطلق» را نیز مبهم می داند (همو، ۱۳۸۵، ص ۴۱-۱۲۱). علامه جعفری پس از تعریف دین، به ضرورت دین در حیات بشر اشاره دارد و می گوید اگر دین وجود نداشته باشد، بسیاری از فعالیت های انسان های بزرگ و پاک برای سعادت و آزادی مقبول و پیشرفت علم، عبث و لغو خواهد بود. همچنین تبیین رابطه صحیح میان دین و علم، به تبیین ضرورت دین نیز وابسته است؛ بدین معنا که برای رسیدن به حیات معقول، هم دین و هم علم، ضرورت می یابد.

افزون بر این، امروزه به علت اینکه ضرورت و جایگاه علم در حل بسیاری از مشکلات بشر به خوبی حس می شود؛ اما فهم دین با دشواری، دیرفهمی و یا ابهام روبه رو شده، به علت همین ابهام و سوء فهم است که در چالش میان علم و دین، ممکن است گاه جانب یکی را بگیرد و جانب دیگری را فروگذارد.

همچنین کاوش در سخنان علامه نشان دهنده این است که درک درست رابطه علم و دین به درک درست مرز میان علم و کمال دین وابسته است. از این رو علامه جعفری، کمال دین را پاسخگویی آن به همه اموری که در ارتباطات چهارگانه (ارتباط انسان با خود، ارتباط انسان با

خدا، ارتباط انسان با جهان هستی و ارتباط انسان با هم‌نوعان خود) و در دو قلمرو «چنان‌که هست» و «چنان‌که باید» وجود دارد، می‌داند که خود شامل عقاید، احکام، تکالیف و هم حقوق الهی و مردمی، دریافت موقعیت در جهان است (جعفری، ۱۳۸۷، ص ۱۳۷). این سخن بیانگر این است که کمال دین هنگامی امکان‌پذیر است که بشر بتواند از همه علوم طبیعی بهره‌برداری لازم را داشته باشد. گواه سخن علامه این است:

اسلام معتقد است که در ارتباط انسان با خویشتن در هر دو قلمرو شناخت خویشتن، آن‌چنان‌که هست و اصلاح خویشتن، آن‌چنان‌که باید، باید از هرگونه علم و معرفت که به‌وسیله تجارب عینی، تعقل منافع اصل دین و اکتشافات در گذرگاه زمان به دست می‌آید، بهره‌برداری شود و این باز بودن نظام معرفتی منافاتی با وجود اصول کلی «حیات معقول» بر مبنای اسلام ندارد (همان، ص ۱۴۳).

از آنجاکه علم، رکن دیگر در تبیین رابطه علم و دین است، علامه جعفری ضمن تعریف این رکن، می‌گوید اگر واقعیتی در ذهن آدمی از آن جهت (بعد) که شناخت آن مطلوب است، به‌طور صددرصد کشف شود و آن کشف‌شده کاملاً معین و مشخص بوده باشد، در این صورت درک آن واقعیت، درک علمی است (جعفری، ۱۳۸۵، ص ۳۹۳) یا در جایی دیگر، علم را چیره‌شده بر طبیعت به‌منظور بهبود روند زندگی می‌داند (همو، ۱۳۸۷، ص ۱۶).
به باور علامه، علم بر دو قسم است:

قسم اول، کشف واقعیات است برای اصلاح و تنظیم ارتباطات چهارگانه (ارتباط انسان با خود، با خدا، با جهان هستی و با هم‌نوع خود). این علم نور محض است و به وجود آورنده اصلی این نور، خداست که نورانی‌کننده عالم هستی است. نقش آدمی با این علم است که کمال تجردی خود را به فعالیت می‌رساند (همو، ۱۳۷۲، ص ۳).

قسم دوم، درک و دریافت واقعیات دست تنها برای تورم خود طبیعی و حداکثر بهره‌برداری از لذایذ و تثبیت خود برای هدف بودن و دیگران را وسیله نقلیه کردن و برای تحصیل سلطه مطلقه بر انسان‌ها، به هر طریق ممکن و دست‌نداشتن روی کیهان بزرگ با

میلیاردها کهکشان و کارزارهایش با این عنوان، اینها جزء منافع من است! علم به این معنا، جز تیرگی و بدبختی و نکبت مورد عالم و از بین رفتن و تباہ شدن دیگر انسان‌ها چیز دیگری نیست (همو، ۱۳۸۴، ص ۳۹).

علامه جعفری، پس از تعریف علم، به بیان این ارتباط پرداخته، بر آن است که نوعی هم‌گرایی میان علم و دین وجود دارد؛ به نحوی که دین حقیقی هرگز از انسان نخواست که طبیعت را نادیده بگیرد و یا از انسان نخواست دست از شناخت جهان بردارد، بلکه دین عامل و محرک اولیه سیر بشر در زمین و فضای میان آن دو است. همچنین هیچ دانش و آیین واقعی، انسان را از شناخت اصول حاکم بر طبیعت و نمادهای چیره بر آن منع نکرده است (همو، ۱۳۸۷، ص ۱۶). اهمیت ارتباط عمیق میان علم و دین، زمانی بیشتر نشان داده می‌شود که از نگاه علامه جعفری، درجه رشد هر انسانی به رشد علم و ایمان در او چنان وابسته است که ایشان به این رابطه عمیق و مستقیم اشاره داشته که ملاحظه دقیق آیات و احادیث معتبر نشان می‌دهد که ایمان عبارت است از به ثمر رسیدن بذره‌های متنوع حقیقت که خداوند در نهاد انسان‌ها پاشیده است و علم عبارت است از آب پاکیزه که آن بذرها را در نهاد انسان‌ها آبیاری می‌کند و فعالیت‌های تعلیم و تربیتی مانند اشعه آفتاب است که از عوامل اصیل رویدن آنهاست (همو، ۱۳۵۷-۷۸، ج ۸، ص ۱۱۵-۱۱۴). همچنین از نظر علامه، علم بدون ایمان، اگر آلوده با اغراض غیرعلمی نباشد، چراغی است بدون اینکه راهی و مقصدی را نشان بدهد (همان، ص ۱۱۹).

این بیان علامه، خود نقدی بر اندیشه کسانی است که بر ناسازگاری میان علم و دین تأکید دارند. به‌باور علامه، این ناسازگاری، از دعوای میان دانشمندان و دیندارانی ناشی می‌شود که واقعیت امر نیست، بلکه این دعوا قرن‌هاست که وجود دارد و هیچ کدام بر دیگری غلبه نکرده است، بلکه هر دو در قلمرو مخصوص به خود انجام وظیفه کرده‌اند و گاهی نیز به کمک و تعاون همدیگر مشغول بوده‌اند تا آنجا که می‌توان گفت زیربنای مسائل علمی با اصول عالی دین اشباع شده است (همان، ص ۱۶۸). علامه در نقد ناسازگاری میان علم و دین بر آن است که دین برجسته‌ترین ابزار برآورد دانش است که براساس ارزش دانش بدان بها می‌دهد. دین

است که به ما می‌آموزد چگونه می‌توان برای تأمین یک زندگی آبرومند جهان را مسخر خویش ساخت (جعفری، ۱۳۸۷، ص ۱۷). ایشان تأمل در قرآن را پیش می‌کشد و می‌گوید قرآن همواره نگاه معطوف به دانش و خردورزی داشته؛ نه تنها نگاه منفی گرایانه به رابطه میان دین و دانش نداشته، بلکه تلاش در اثبات چنین امری را کوششی بیهوده و خیانتی پست می‌داند. علامه همچنین معتقد است کسانی که در پی دامن زدن به منازعه ساختگی میان علم و دین هستند، آگاه نیستند که این نزاع، چه پیامدهای ناگواری برای خردورزان آگاه و روان‌های حقیقت‌خواهی دارد که به دنبال یافتن ارتباط انسان باقی‌اند (همان، ص ۱۸).

از دیدگاه علامه جعفری، منازعه میان علم و دین برخاسته از عدم شناخت مرزهای دانش و حقیقت دین است. برداشتن این تصور نادرست ملتزم این است که بدانیم: اولاً، بررسی ابزارهای شناخت نشانه این است که دریافت حسی یارای رساندن انسان به حقیقت مطلق را ندارد؛ ثانیاً، بررسی برنامه‌های علم براساس اندیشه‌های دانشمندان نشان می‌دهد که این اندیشمندان هنوز نتوانسته‌اند پاسخ مناسبی برای میزان ارزش علم و فقه بیابند. علامه پس از بیان این سخن می‌گوید: پاره‌ای از پدیده‌ها وجود دارد که حواس ما قادر به درک آن‌ها نیست؛ اما انسان به نوعی آن‌ها را درک و وجودشان را تصدیق می‌کند.

علامه بر این باور است که اگر جریان امور دوران ما به نحوی بود که بررسی و تحقیق درباره دین و علم و رابطه آن دو با یکدیگر، در کمال بی‌طرفی و بدون غرض‌های ناشی از اشکال خودخواهی‌ها و سلطه‌گری‌ها و شهوت‌پرستی‌ها و تکیه به اشکال متنوع قدرت‌ها انجام می‌گرفت، گام بزرگی در تحصیل ارتباط واقعی دین و علم و هم‌یاری بسیار عالی آن دو برای سعادت بشر برداشته می‌شد (همو، ۱۳۸۵، ص ۴۰۳).

بنابراین در نگاهی کلی می‌توان گفت، از نظر علامه با توجه دقیق به مفاهیم علم، دین، فلسفه و حکمت که سه عنصر حیات معقول است، این سه رکن نظری با یکدیگر ناسازگاری ندارند و با هم‌گرایی هم به تکامل یکدیگر کمک می‌کنند و در نتیجه، انسان را به حیات معقول یا به عبارتی، به سعادت می‌رسانند. بدیهی است که منظور علامه از سه رکن اصلی مزبور،

شماری از مفاهیم معمولی رایج در میان افراد نیست؛ یعنی منظور ایشان از دین، مقداری حرکات، سخنان، اذکار و رفتارهای عادی نیست که هیچ تأثیری در پیشرفت تکاملی روح آدمی نداشته باشد، بلکه مقصود آن دسته عقاید، تکالیف، حقوق و اخلاقی است که بدون آن‌ها، زندگی هیچ مبنایی جز خودخواهی مخرب دربر ندارد. همان خودخواهی که به جهت ناتوانی شرم‌آور در برابر آن بشر هنوز دلخوش به زندگی غارنشینی است. نهایت امر با ترقی و پیشرفت فراوان در توسعه غار و سرعت حرکات و آرایش‌های متنوع در آن و مقصود علامه از فلسفه همان حکمت است که می‌تواند انسان را با دو بال علم و عمل به اوج قله کمال ممکن به پرواز درآورد. به همین مناسبت است که علامه بیان می‌کند علم و دین، دو بُعد این حیات معقول هستند که در کنار یکدیگر نتیجه‌بخش است. علامه آشکارا می‌گوید شاید برای برخی از کسانی که با داشتن اطلاعاتی محدود در این‌گونه مسائل بسیار مهم اظهارنظر سطحی می‌کنند، این ادعا بعید و غیرواقعی شمرده شود؛ اما وقتی که برای یک انسان محقق، مدرک و منابع لازم و کافی حاصل شود، از تردید و انکار مردم بی‌اطلاع، باکی به خود راه نخواهد داد (جعفری، ۱۳۸۴، ص ۳۹).

۵. تحلیل و بررسی

تطبیق دو دیدگاه و یا دو نماینده فکری، زمانی سودمند است که نقاط قوت و ضعف‌ها آشکار شود تا در پرتو آن بتوان به تقریب اندیشه‌ها حکم کرد. الهیات عصب، نیز از سوی منتقدان مورد نقض و ابرام‌هایی قرار گرفته؛ هرچند ممکن است همه آن‌ها در این رویکرد از الهیات عصب، به صراحت بیان نشده است؛ اما توجه بدان لازم است:

الف) فروکاستن دین (ماده‌گرایی پزشکی)

الهی‌دانان عصب‌شناختی متأثر از ایان باربور، درباره گونه‌های نسبت علم و دین، پیوند علم و دین را به صورت همبستگی و وحدت می‌پذیرند. در این میان، آنچه همچنان نادیده گرفته شده

این است که چگونه از امری معنوی و متافیزیکی مانند تجربه دینی، مراقبه و یا عبادت عارفانه، امکان ارائه تفسیری مادی و زیستی انجام می‌شود. به عبارتی، بررسی تجربه‌های معنوی افراد در قالب امری مادی و آزمایشگاهی چگونه امکان‌پذیر است؟

در الهیات عصب، وجود دین امری مسلم فرض شده است؛ به نحوی که بدون پذیرش موجود متعالی، سخن گفتن از رابطه علم و دین امکان‌پذیر نخواهد بود؛ اما چنان که اشاره شد، الهی‌دانان عصب، سعی دارند با پردازش مغز انسان در حالات معنوی، در باب مفاهیم دینی همچون خدا، به نتایجی دال بر رد یا اثبات برسند. اکنون جای این پرسش همچنان باقی است که آیا می‌توان برای رد یا اثبات پدیده‌های دینی، در آزمایشگاه و با ابزار مادی اقدام کرد؟

ب) خلط روش‌شناسی علم و دین

نکته‌ای که شاید در الهیات عصب فراموش، خلط قلمروی روشی دو پدیده علم و دین است. عصب‌شناسی، در شمار علوم تجربی و دین در قلمروی علوم انسانی قرار دارد. روش، از جمله مواردی است که موجب تفکیک علوم از یکدیگر است و نباید از آن غافل شد. قرار دادن دین و الهیات در ترازوی علم طبیعی، موجب نفی ارتباط متقابل و کنش‌پذیری آنان است؛ بدین معنا که اثرپذیری و اثرگذاری روح و جسم و همچنین علم و دین نه تنها قابل انکار نیست، بلکه امری مسلم است؛ اما سنجش و اندازه‌گیری تجربی، پدیده‌های دینی در علم زیستی، صرفاً ارتباطی یک‌سویه از بحث علم و دین نشان می‌دهد که برخلاف ادعای الهی‌دانان عصب‌شناسی، نه تنها زمینه گفتمانی ادیان را با تردید روبه‌رو می‌کند، بلکه درباره آن دسته از پدیده‌های دینی که در ترازوی علم زیستی، قابل سنجش نیست، ساکت است.

ج) بی‌توجهی به محدودیت‌های علم

در رابطه علم و دین، منظور از علم یافته‌های تجربی بشر است که به صورت بارزی متکی بر فرضیه است؛ به نحوی که توسعه هر علمی بدان ابتدا دارد. فرضیه پس از مشاهده و تکرارهای

متعدد، احتمال ابطال و یا تأیید دارد. فراز و نشیب‌هایی که فرضیه‌ها بر آن تکیه دارند، مؤید این امر است که آرامش و اعتقاد عقلایی به ارمغان نمی‌آورند و در نتیجه برهانی نیستند؛ اگرچه نتایج کارآمدی داشته باشند. توان و محدوده علم در الهیات عصب باید مورد توجه طرفداران آن باشد که اگر برخی از پدیده‌های متافیزیکی در زیست‌شناسی تأیید نگرفت، نقص دین را در پی نداشته باشد.

چهارچوبی که دین از مباحث خود سخن می‌گوید بسیار گسترده‌تر از محدوده علم است؛ این امر نشان از جدایی روش آنان دارد. افزون‌براین، در الهیات عصب، با استفاده از تجربیات محدود بشری در مسائل معنوی و به صورت استقرایی، دین و الهیات بازخوانی می‌شود. باید توجه داشت که تجربه، تنها در محدوده احساسات عمل می‌کند. آنچه علم می‌تواند از جهان‌بینی ارائه دهد، جهان‌بینی محدودی است؛ اما چون هدف دین، ترسیم مسیر تعالی و سعادت بشر است، قلمرویی چندجانبه و ناظر به همه مسائل زندگی دارد. بنابراین صرفاً در محدوده زندگی طبیعی سخن می‌گوید. این امر بدان معنا نیست که دستاوردهای علمی، در زندگی مادی و طبیعی، قابل ستایش نباشد، بلکه محدودیت تجربه نباید به نفی و طرد و یا فروکاستن پدیده‌های دینی بینجامد.

د) ابتدا بر الهیات طبیعت

رویکرد الهیات عصب در تبیین رابطه علم و دین، یادآور نگاه باربور و همان الهیات طبیعت است. در تقریری از الهیات طبیعت^۱، تلاش بر این است تا برخی آموزه‌های سنتی در پرتو علم جدید از نو صورت‌بندی شوند (باربور، ۱۳۹۲، ص ۲۴۲). بنابراین در الهیات طبیعت، اگرچه علم و دین باید خود را از فشارهای نظام‌های متافیزیکی و تحلیل‌های نادرست و تحمیلی، دور نگه دارند؛ اما هر کدام از این دو، تلاش دارند در کسب مجموعه‌ای از مسائل جدید متافیزیکی

نقش ارزنده‌ای داشته باشند؛ از همین روست که الهیات طبیعت، با مشخص کردن سهم علم و دین به صورت تقریباً مساوی، مورد پذیرش قرار گیرد.

ه) تعمیم‌های ناروا

در علم عصب‌شناختی بیشترین تلاش پژوهشگران این است که با مطالعه عملکرد دستگاه عصبی، با استفاده از علوم مختلف، سازوکارهای حاکم بر دستگاه عصبی را کشف کنند. از این رو، مطالعات زیست‌شناختی از مقیاس کوچک مطالعه نورون‌ها تا یافتن همبستگی میان تجارب دینی را شامل شد؛ به نحوی که تعمیم گسترده این مطالعات، توانست مدت‌ها روان‌شناسان دین، الهی‌دانان زیستی را به خود مشغول سازد. «اگرچه یافته‌های علم عصب‌شناسی در دهه‌های اخیر ارزشمند بوده، اما آگاهی درباره فرایندهای مغزی هنوز بسیار محدود است» (وولف، ۱۳۹۳، ص ۱۷۶). اگرچه الهی‌دانان عصب در تلاشند تا دچار تقلیل‌گرایی نشوند؛ اما می‌توان این یافته‌ها را تنها مؤیداتی دانست که بیانگر کارکردهای شهودی و یا غیرعقلانی در نیم کره راست است. به تعبیری، «حالات مذهبی واقعاً دارای اقتضائات فیزیولوژیک‌اند، اما آگاهی از عوارض آن‌ها نمی‌تواند ما را بر مفهوم معنوی‌شان واقف گرداند» (همان، ص ۱۸۱).

ز) علم عصب‌شناسی

علم عصب‌شناسی برای نشان دادن همبستگی میان تجارب معنوی و عملکرد مغز انسان، در تلاش است تا با تکیه بر گوهر واحد، جنبه‌های عام ادیانی را واسطه این پیوند قرار دهد و به تعبیری، نوعی تعاون میان ادیان برقرار کند (نیوبرگ، ۱۳۹۳، ص ۲۰۸). با توجه به اینکه بحث از گوهر دین و تأکید بر تجربه دینی، زمینه‌ساز پلورالیسم دینی است، با تأمل در بیان علامه جعفری، این نقد بر الهیات عصب‌شناسی وارد است که با توجه به اصول موضوعه (پذیرفته‌شده مبنایی) و مختصات لازمه هر دین (که برای معتقد به آن دین، به عنوان ضرورت‌های

لازم الاعتقاد اثبات شده)، پلورالیسم باطل بوده و تحقق پذیر نیست؛ زیرا حقایقی که به عنوان اصول مبنایی و مختصات لازمه، پذیرفته شده است، اگر آگاهانه و مستند به دلیل محکم باشد، تبیین کننده حیات دینی شخص است و اگر امکان رها کردن و تمسک به اصول دیگری وجود داشته باشد، حیات روحی شخص را متزلزل می کند (جعفری، ۱۳۹۴، ص ۵۵۶).

نتیجه

هرچند در این مقاله، هدف نگارنده، بررسی برتری یک اندیشه بر دیگری و یا اثبات یکی و ابطال دیگری نیست؛ اما بررسی دیدگاه علامه جعفری در رابطه علم و دین و الهیات عصب نشان می دهد که وی به عنوان فیلسوف الهیات، نگاهی مبنایی به رابطه علم و دین داشته است. بنابراین، همین امر برتری هایی را به دنبال دارد.

نخستین نکته کلیدی در سخنان علامه، این است که ایشان در چهارچوب حیات معقول به تبیین این ارتباط می پردازد؛ به نحوی که تعریف علم، دین و سپس مؤلفه های این ارتباط، به علت وجود همین تفاوت مبنایی، دچار تبیین و تفسیری متفاوت شده است؛ اما در الهیات عصب که یادآور نگاه ایان باربور است، در قالب الهیات طبیعت این رابطه تبیین می شود. از این رو، در الهیات عصب تعریف روشنی از علم، دین و معنویت نشده است. علامه تعریف دین به اموری همچون حقیقت غایی و یا امر مطلق و مفاهیمی از این دست را نقد کرده، آن را جامع و مانع ندانسته است. افزون بر این، معنویت اعم از دین است؛ در حالی که در الهیات عصب، جزئی از دین دانسته شده و یا یکی قابل ارجاع به دیگری دانسته شده است. تعریف دین نقش مهمی در تبیین رابطه دارد؛ زیرا در نظر علامه، وقتی در تعریف به اکمال دین که توجه به ارتباط های چهارگانه است، توجه شود، رابطه علم و دین نیز در همین پیوستار تفسیر می شود؛ چیزی که علامه بدان توجه داشته است، اما در الهیات عصب، فراموش شده است.

نکته درخور نگرش این است که علامه علم را دو دسته می داند و آن دسته را که نقش مهمی در ارتباط های چهارگانه ایفا می کند، نور خوانده است و آن را هدایتگر به حیات معقول

می‌شمارد. در الهیات عصب اگرچه تفاوت مبنایی وجود دارد، اما تلاش بر این است تا با استفاده از خداشناسی عصبی، منبعی بهتر برای رضایت‌مندی در جهت تفسیر چگونگی امکان خلق اصول خداشناسی خاص مذاهب ارائه شود. همچنین از نظر الهی‌دانان عصب‌شناسی، مغز انسان که بخشی از علم است، می‌تواند بهترین مکان برای آغاز درک جنبه جهانی مذهب باشد. این سخنان حکایت از نوعی تقریب میان سخنان علامه جعفری و الهیات عصب، در دستیابی به علمی باشد که هدفش ارضای خود طبیعی نیست و می‌توان از آن به نور تعبیر کرد.

نکته دیگر اینکه، در تبیین رابطه علم و دین، اگرچه هر دو رویکرد، به وحدت میان علم و دین نظر داشته و آن را در دنیای معاصر، امری ضروری می‌دانند؛ اما علامه جعفری متنفی بودن ناسازگاری میان علم و دین را ناشی از عدم شناخت مرزهای دانش در دین از یک سو و خارج بودن بسیاری از مباحث دینی از تیررس علم از سوی دیگر دانسته است؛ درحالی که در علم عصب‌شناسی به محدودیت علم تجربی چندان توجه و اشاره‌ای نشده است. با توجه به اینکه الهیات عصب در فضای الهیات طبیعت است، چه بسا که آموزه‌های دینی پس از بررسی در ترازوی علم، بازخوانی و بازتفسیر مجدد شده و این چیزی جز فروکاستن پدیده‌های دینی را دربر ندارد. درنهایت می‌توان گفت، الهیات عصب می‌تواند گامی مؤثر در ارتباط انسان با خداوند و روشی جدید در مباحثی همچون اهمیت اجتماع و خانواده، اخلاق و معنویت، عشق، رحمت و بخشش باشد. اگر به محدودیت‌های علم توجه شود و چنان که اینان مدعی‌اند، استفاده از علم عصب، نقطه آغاز وحدت میان علم و دین است، بنابراین می‌تواند در پیوستاری کلی، به گفت‌وگوی ادیانی نیز بینجامد.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

۱. باربور، ایان، ۱۳۹۲، *دین و علم*، ترجمه پیروز فطوریچی، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲. پترسون، مایکل و همکاران، ۱۳۷۹، *عقل و اعتقاد دینی*، ترجمه ابراهیم سلطانی و احمد نراقی، تهران، طرح نو.
۳. خسروپناه، عبدالحسین، ۱۳۸۸، *کلام جدید با رویکرد اسلامی*، قم، نشر معارف.
۴. جعفری، محمدتقی، ۱۳۷۸-۱۳۵۷، *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۵. _____، ۱۳۷۲، *تحقیق در فلسفه علم*، تهران، انتشارات علمی دانشگاه صنعتی شریف.
۶. _____، ۱۳۸۴، *علم و دین در حیات معقول*، چاپ دوم، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
۷. _____، ۱۳۸۵، *فلسفه دین*، چاپ چهارم، تهران، انتشارات پژوهشگاه و فرهنگ اندیشه اسلامی.
۸. _____، ۱۳۸۷، *هم‌گرایی دین و دانش*، ترجمه عبدالهادی بروجردی، چاپ سوم، تهران، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
۹. _____، ۱۳۸۸، *حیات معقول*، تهران، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
۱۰. _____، ۱۳۹۴، *فلسفه دین*، تنظیم، تدوین و مقدمه عبدالله نصری و همکاران، چاپ پنجم، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۱. دادجو، ابراهیم، ۱۳۹۴، *علم و دین و علم دینی*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۲. داگوئیلی، اوگن و آندرو نیوبرگ، ۱۳۹۳، *چرا خدا هرگز نمی‌میرد؟ (دانش مغز و بیولوژی باور)*، ترجمه فرناز کامیار، تهران، نشر هورمزد.
۱۳. نصری، عبدالله، ۱۳۸۳، *تکا‌پوگر اندیشه‌ها؛ زندگی، آثار و اندیشه‌های استاد علامه محمدتقی جعفری*، مقدمه محمدرضا حکیمی، چاپ سوم، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۴. نیوبرگ، آندرو و مارک رابرت واسمن، ۱۳۹۳، *چگونه خدا مغزش را تغییر می‌دهد؟*، ترجمه شهناز رفیعی، چاپ دوم، قم، انتشارات بخشایش.
۱۵. وولف، دیوید ام، ۱۳۹۳، *روان‌شناسی دین کلاسیک و معاصر*، ترجمه محمد دهقانی، تهران، انتشارات رشد.
۱۶. یاسکلائین، ایروپ، ۱۳۹۶، *مقدمه‌ای بر علوم اعصاب‌شناختی*، ترجمه حسن صبوری‌مقدم، تهران، انتشارات رشد.

17. Aristotle, 1986, *De Anima*, translated Hugh Lawson-Tancred, London.
18. Descartes, Rene, 1991, *The philosophical writings of Descartes*, vol 1, Translated by John Cottingham, Robert Stoothof, and Dugald Murdoch, New York, Cambridge University Press.
19. Newberg, Andrew, 2010, *Principles of Neuro Theology*, U.S.A. and England, Ashgate Publishing Company.

